

جمهوری افلاتون

سخنگویان : سفرات. ۱ کفال. ۲ پلیمارک. ۳ گلوکن. ۴ اسیماک. ۵

داستان : بزبان سفرات

جا : خانه کفال

سفرات - دیروز برای نیایش یزدان^۵ همراه گلوکن پسر ارستن سوی پیره^۶ سرازیر شدم. بامیلی فراوان بتماشای چگونگی جشنی نوین که برای نخستین بار میگردند بسی شاد شدم که دسته همشهریان را برشکوه یافتم گرچه زیب و فر دسته تراسیها هم اگر پیش نبود کم از آن مان بود. پس از گزاردن آئین نیایش و بر خورداری از تماشا و گردش بشهر^۷ بر میگشتم که پلیمارک پسر کفال چشمش از دور بما افتاده بود که راه خانه را پیش گرفته ایم. بغلامش گفته بود که شتابان خود را بمارساند و مارا نگاهدارد تا او برسد. غلام دوان و دمان در رسیدن و شنل مرا از پشت گرفت و بداشت و گفت خواجه ام پلیمارک خواهشدارد اندکی بایستید تا او برسد. برگشتم پرسیدم خواجهات کجاست؟ گفت آنجا دارد پی شما

سفرات
در جشن
ندیدیس

- ۱- Socrate سفرات سنگتراشی بود یونانی زشترو و فر به و تیزهوش و خردمند. از سنکتراشی بفرسفه پرداخت تا فیلسوفی بزرگ گردید. در جنگها دلیرانه میجنگید چندانکه انگشت نما بود. بیشتر بارهنه و باتنی نیمه برهنه پرسه میزد. گاهی در خیابانها و میدانها مردم گردش رامیگرفتند و او از عدالت و میهن پرستی میگفت. در چهلسالگی شاگردانش بسیار شدند. سوفستایان دشمن سفرات بودند از آنکه گفته های او را بزبان خود میدانستند ولی آنتی ها این فیلسوف را از سوفستایان و بزبان دمکراتها میدانستند تا سه تن از نجیبان شهر: انی تس دباغ و مایتس شاعر ولیکن معانی بیان دان سفرات را بداد گاه کشیدند و او را ببیدین و کزاندیش خواندند و گفتند اگر باز ندارندش مردم را از دین پدرانمان بدر میبرد. داد گاه بکشتش رای داد. سفرات باید سی روز در زندان میماند تا عید دلس سر آید. در این میانه سفرات بشاگردانش اخلاق میآموخت. شاگردانش خواستند سفرات را از زندان بگریزانند او نپذیرفت و گفت از قانون سر نیچم روزی ام غروب آفتاب زندانبان جام شوکران بدهست سفرات داد. فیلسوف آنرا سر کشید و یکی از شاگردانش رو کرد و گفت از خروسی که باید برای اسکلیپوس قربانی کنیم فراموش مکن. این بگفت و برد ۳۹۹ پیش از میلاد. این فیلسوف استاد افلاتون بود. افلاتون این کتاب را چنان نوشته که گوئی سفرات نویسنده آنست. ۲- کفال Képhale کاهنی است متصدی قربانیها از خاندانهای توانگر یونان. پدر پلیمارک و لیزیا و اتیدم که نامشان خواهد آمد. ۳- گلوکن Glaoukon و ادیمانث Adimnate برادران افلاتونند افلاتون نام برادرانش را در این کتاب بجای او دان گذاشته است.
- ۴- تراسیماک Thrasymaque شرخش خواهد آمد. ۵- این یزدان ارتیمیسیس Artémis است که الاهی ماه و خورشید و رودخانه و دریاچه بود. یونانیان او را دختر تزوس (رب الارباب) و خواهر اپلن خدای خورشید میدانستند. برستشکده هایش را کنار دریا میساختند بتش را در شاخه های درخت بسا کنار دریا و سر کوه میگذاشتند و او را رویاننده رستنیها و پرورنده جانوران میدانستند. این الاهی را در تراس بندیس Bendis مینامیدند و جشن های بندیدیس را در آغاز ماه ژوئن در پیره میگردند. ارتیمیسیس الاهی ارکادی بود که جامی است کوهستانی دارای دریاچه ها و مردابها و در قدیم آنجا جز شکارچیان و جانوران جاندار نمیزیست
- ۶- پیره Pirée بندریست یونانی در باختر اتیک در خلیج سارونیک ۷- آن تن

میاید. اندکی بایستید اینک سر میرسد. گلوکن گفت می ایستیم. چیزی نگذشت که پلیمارک نمایان شد بادیمانت برادر گلوکن و نیسرات پسر نیسیاس^۱ و چندتن دیگر که آنان نیز از دسته بر میگشتند.

پلیمارک سخن آغاز کرد که: سفر انا اگر خطا نکنم بشهر بر میگرددید. من گفتم - خطا نکرده بی.

پ - مگر نمی بینید ماژ شما بیشتریم؟
من - چرامی بینیم.

پ - پس یاباز نمائید که نیروی شما بیشتر است و راه خود گیرید و بروید یا همینجا بمانید.

من - آیاراه سومی ندارد؟ شما بپذیرانیم که باید ما را در رفتن آزاد گذارید.

پ - اگر ما را گوش شنوا نباشد بازهم میتوانید بپذیرانید؟
گلوکن - هرگز.

پ - پس بیگمان باشید که ما را گوش شنوا نیست.

۳۲۸

ادیمانت - مگر نشنیده اید شبانگاه پیاس نیایش یزدان، اسب دوانی با مشعل است.

من - براسب؟ تازگی دارد! سواران مشعل بر میگيرند و بتاخت یکی بدیگری مشعل میدهند؟ اینست یا کاری دگر؟

پ - چنین است که میگوئی. گذشته ازین امشب بر ما جشنی باشکوه بیاست که باید دیدن از شام زود بر میخیزیم بدیدن جشن میرویم. آنجا انجمنی است از جوانان در جگه آنان بیز می نشینیم

و از هر در سخنانی نقر بمیان میاوریم. پس بمانید و از خواهش ما سر نتابید.

گلوکن - پیداست که باید بمانیم.

من - میخواهی میمانیم.

سرانجام بخانه پلیمارک رفتیم. دو برادرش لیزیاس و اتیدم و نیز

نمایش زندگی یونانی در تراسیماک کالسیدوونی، شارمانتید پیوونی و کلیتفون پسر اریستونیم

۲۳۰۰ سال پیش را آنجا دیدیم. کفال بدر پلیمارک هم که از دیریش ندیده بودم در

خانه بود. بچشم من بسیار پیر می نمود. بر کرسی بالشدار پشت به پشتی

نشسته بود و تاج کاهنی بر سر داشت که از قربانی درسرا پرداخته بود. آنجا کرسیهای دیگر به

۱ - Nicias - Nicératos گویاهمانست که از توانگران بزرگ آتن بود و چندکان سیم در لریون داشته بدمکراتها بد بود. این مرد سخنران و دانشمند نبود ولی چون مهمان نواز و ضعیف پرور بود در آتن نامبردار گشت. بکوشش او در ۴۲۱ پیش از میلاد بین آتن و اسپارت پیمانی بنام پیمان نیسیاس بسته شد

۲ - ازین پنج تن که پیش پلیمارک کند جز تراسیماک کسی سخن تیراند پلیمارک Polémarque

برادر بزرگتر لیزیاس بفسلفه میپرداخت و لیزیاس Lysias بمعانی بیان. تراسیماک از شهر

کالسیدوون Chalcédoine در بی تنی Bithynie (در آسیای صغیر نزدیک سفر) بود در سال

۴۳۰ پیش از میلاد با آتن رفت. نخست بفسلفه سپس بمعانی بیان پرداخت و درین علم استادی نامی

شد. او کوشید تا تأثیر شیوه انگیزنده را در فصاحت و بلاغت بنمایاند بویژه در یکی از بهترین

نوشته هایش بنام Commiserations. افلاتون او را در این کتاب درشتخو و درشتگو و خود

فروش مینمایاند. بیگمان درشتیها و بد زبانیهای تراسیماک در مردم با ادب آتن مایه نفرت بوده

ولی شارمانتید Charmantide و کلیتفون Clitophon را نمیشناسیم.

نیمگرد چیده بود. نزدیک او بر آنها نشستیم. مرا که دید با گرمی خوشامد کرد و گفت :
 سفر اتا . چندانکه باید بدیدار من نیائی. اگر هنوز پای رفتن بود و پیمودن فرازای
 شهر دشوارم^۱ نبود رنج آمدن نداشتی ولی چکنم که اکنون چنانم که می بینی . پس
 شایسته است تو بیای بدلجوئی مابه پیره آیی. بگذار این راهم بگویمت که من در خود چنین
 می یابم که هر چه از خوشیهای بدتیم میکاهد بیشتر شیفته خوشی و دلکشی گفتگو میشوم. پس
 از درخواست من روی مگردان و در آمدوشد کلبه ما را سر بناه خود گیر. بامن گرم بیامیز و
 آمیزشت را ازین جوانان نیز دریغ مدار. مادوستان دیرنیم تو اینجا باما در خانه خودتی .
 من - مرا نیز هیچ به از همنشینی با ایران نیست که از گفتگو با
 مردمداری سفرات آتان بهره میگیرم. ایشان پیشروان زنده کنند. راهی که شاید من روزی
 بدان رسم آنان بیشتر سپرده اند . فراز و نشیب ، هموار و ناهموار ،
 دشوار و آسان راه را بمن مینمایند. من خوش دارم ببرسم از دریافت تو در باره زمانی که
 شاعران آستان پیری^۲ نامند و تو خود بدان رسیده بی آیا پایان زندگی دشوار است و هر چه
 پیش میرود دشوارتر یا گزارش ی دگرداری ؟

کفال - بزئوس^۳ سوگند سفر اتا که من درین باره آنچه خود در یافته ام بتو میگویم :
 ما گروه پیران که بمثل معروف مرغان همپریم^۴ ، گاهگاه گرد هم میایم. همگنان بهم که می رسند
 گله آغاز میکنند. بیشتر از بدی حالشان مینالند که نمیتوانند بخورند، نمیتوانند بنوشند . خوشیهای
 جوانی آن گردشها، میهمانیها ، سورها ، میگساریها ، کامرانیها و از اینگونه رایباد میاورند و
 افسوس میخورند که دریغ از جوانی آه از آن دوران شیرین و دلکش که رفت . آرزو زندگی
 گوارا و یکام داشتند و امروز خود را در شمار مردگان میابند برخی ازین مینالند که از
 نزدیکان خواری میکشند و این همه را از آسیب پیری پندارند ولی سفر اتا بیگمان اینان درست
 پی نبرده اند که از چیست؟ اگر از پیری بود باید من پیر و هر پیردگره با ایشان هماوا بودیم با
 آنکه دریافت من و بسیاری از پیران که من میشناسم جز این است

از آنان تنها سفوکل^۶ آن شاعر که سالرا نام میبرم. پیش او بودم
 رای سفوکل در کسی پرسیدش پیری با عشق چگونه سازد؟ آیا هنوز همان مردی که
 باره پیری بودی؟ از پیری و یان همچنان توانی کام گرفت ؟ سفوکل روی درهم
 کشید و گفت خاموش دوستا ، من بسی شادم که اکنون ازین هوس که میگوئی چنان گریخته ام
 که بنده بی از چنگ خواجه بی خیره سر و تیز خشم با سخش آرزو مرا استوار و فرزانه وار

۱- پیره در کنار دریا بوده و آتن در بلندی.

۲ - آستان به معنی درگاه است و این تعبیر شاعرانه برای احترام پایگاه بلند پیری است نیدانیم
 چرامترجم عربی آستان پیری را «بعقبه الابدیه» ترجمه کرده است . ۳ - زئوس Zeus
 تواناترین خدایان یونانست که لقب «رب الارباب» داشته و خدای آسمان و تندر و آذرخش است .

۴- این مثل همانست که میگوئیم : کبوتر با کبوتر باز با باز- کند همچنن با همچنن پرواز

۵- سیسرون Cicéron در کتابش بنام De Senectute از این تکه از کتاب افلاتون شبیه سازی
 کرده است . ۶- سفوکل Sophocle از شاعران بزرگ یونانست که صدر تراژدی ساخته و آتنیها
 همواره گرمایش میداشتند و دوبار او را استراتژ (سردار) کردند و در نود سالگی در گذشت .

آمد هنوز هم چنانست و همواره مرایباد. راستی پیری که در رسید آشوب جوانی فرو می نشیند و آدمی از بندهای گران جوانی میرهد و پاك آسوده و آزاد میشود. شور خواهشها که آرמיד و از چیرگی شهوت کاست گفتار سفوکل موبو درست درمیاید زیرا نه از یکی که از چنگه مشتى خواجگان زورگو و کژمنش میرهیم .

اما آن آه و فوسوسها که همگنان من دارند و آن گله ها که از نزدیکان می شمارند يك سبب بیش ندارد و آن، گرامی سفراتا، نه پیریست که خوی پیرانست. پیراگرهه وارو نرمخوی باشد پیری بر او دشوار نیست و گر نه، سفراتا، با خوی زشت نه پیری که جوانی هم باریست گران .

پاسخ دلپذیرش با آفرین نیوشیدم و در من که سفراتم گرفت خواستم او را نرم نرم بگفت آرم تا بیش سخن نغز بشنوم گفتم: آری کفالا، ولی بسیاری این گفته را از تو نمی پذیرند میگویند از توانگریست که تو را پیری آسانست نه از خوشخوی زیرا بگفته مردم توانگری بازهر اندوه و پارسنك سختی پیریست .

۳۳۰ کفال - راست میگوئی که بسیاری این سخن از من نمی پذیرند و آنچه میگویند چندی جا دارد ولی نه چندانکه می پندارند چنانکه تیمستکل در پاسخ آن سیرافی که شایستگی او را بشمار نیامورد و ناموری او را از آنتی بودنش میدانست و بس، همین را گفت که «راستش نه من اگر چون تو سیرافی بودم نامبردار میشدم نه تو اگر چون من آنتی بودی» در پاسخ آن پیران نهیدست که از بار پیری مینالند و مایه آسایش را بس توانگری میدانند همین را باید گفت که نه پیر نهیدست خوشخوی سبکبار است نه پیر توانگر بدخوی که این را باخودش هم سرسازش و آشتی نیست .

من - کفالا بگذار پیرم بیشتر این دارائی سرشارت ارثی است یا خود بدست آورده ای ؟ کفال - از دارائی من میرسی که بیشترش را خود در آورده ام ؟ من در بدست آوردن

۱- تیمستکل Themistocle پس از مرگ ملیتاد زمامدار آتن شد. این مرد از خانواده های توانا و توانگر یونانست پدرش آنتی بود . تیمستکل سردار و قانونگذار آتن بود و در جنگهای یونان و گزرسیس «خشایارشا» دست اندر کار بود و برای آتن که تا آنوقت کشتی جنگی نداشت دویست کشتی جنگی بزرگ ساخت. بندر پیره را اوساخت ولی پس از جنگ سالامین آتنیها باو بدین شدند و دیگر سردارش نکردند سپس از آتن بیرونش کردند تیمستکل سرانجام بشوش پیش آرتاگزرسیس «اردشیر درازدست» جانشین گزرسیس رفت پادشاه از بردلی او در شکفت شد و باو سه شهر بخشید و در مانیزی میبود تا در گذشت. ابرانیان آرامگاهی بزرگ برایش ساختند ولی دوستان یونانیش نهانا استخوانش را از گوردر آوردند و در اتیک بخاک سپردند .

۲- هردت این داستان را جور دیگر آورده میگوید چون تیمستکل از سفر لاسدمون بآتنش برگشت مردم لاسدمون او را خیلی احترام کردند یکی از دشمنانش تیمودم دافیندا Timodeme d'aphinda از روی رشک همواره میگفت این بزرگداشت مردم لاسدمون برای آتن و آنتی بودن توست نه برای خودت تیمستکل در پاسخش گفت راست گفتمی که اگر من یلاسنی میبودم اسبارتیان اینگونه گرامیم نمیداشتند ولی دوستان، تو هم اگر آنتی بودی اینگونه گرامیت نمیداشتند . تیمستکل میخواهد بگوید اگر آنتی بودم در این بزرگداشتم سهم دارد لیاقتم نیز سهم دارد و تو اگر آنتی بودی چون لیاقتم مرا نداشتی اینگونه گرامیت نمیداشتند .

مال میانه پدر بزرگ و پدرخویشم. پدر بزرگم کفال که من نام او را دارم، چند برابر بدانچه ارث برده بود افزود، سرانجام بیش ازین گذاشت که من اکنون دارم ولی پدرم لیز یاس از آن هم که بارث بردکاست و کمتر از دارائی اکنون من گذاشت من اینک خشنودم اگر برای این پسرانم اندکی بیش از آن میگذارم که بارث برده ام.

من - اینکه پرسیدم از آن بود که تو را در مالدوستی خونسرد و میانه رو یافتم مانند توانگران ارثی نه آنانکه مال را خود بدست آورده اند که اینان دوچندان آزمندترند. مردم مال اندوز، هم مال را چون دگران برای بهره اش میخواهند هم بخودی خود از آنکه مال را آفریده خود میدانند و بدان چنان دل بسته اند که شاعران بشعرشان و پدران بفرزندان. اینان شایسته همدمی نیستند که جزاز پول دم نمیزنند.

من - جز این گمان مبر کفالا ولی اگر روا باشد میخواهم پیرسم بزرگترین سود توانگری بگمان تو بزرگترین بهره بی که از دارائیت برده بی چیست؟

کفال - آن بهره که من برده ام شاید بتوانم به بسیاری بفهمانم آن اینست سغراتا، آدمی همینکه مرگرا نزدیک یافت هراس و اندیشه که بیشتر نداشت اکنون سراسر دلش رافزا میگیرد. داستان رستاخیز و بازپرسی آنجهان و سزای کرده که بیشتر بشوخی میگرفت اکنون او راست اندیشناک و هراسان میکند که مبادا آنچه از آنجهان و کیفرش شنیده راست درآید. از سستی پیری یا نزدیک یافتن رستاخیز از هر چه باشد بآینده با نگاهی هر چه تیز تر مینگرد بدگمائیها و آشفتگی ها او را از جای در میبرد. نگران و هراسان باندیشه فرو میرود تا بباد آرد آیا بکسی بدی کرده؟ اگر در کار خود بسیار ببعدالتی و ناروا باید از جا در میرود و بیشتر چون کودکان، هراسان از خواب پریشان میرود و همواره دلش می تپد و بادلی شوریده و پراز بیم و نگرانی بسر میرد ولی اگر بعدالت پاک زیسته و لغزش شایبای سرزنش در خود نیابد همواره با امید شیرین و جانفزا دمساز است که در پیری او را پرستاری است مهربان و همدمی روان پرور. ژهی پنداره درین باره چه خوش گفته است!

«امید آنکه رابعدالت و پاکدامنی زیسته روان پرورست، پرستار و دستگیر پیری

و همراه اوست. امید بر روان آشفته مردم دلپیش تواناترین فرمانرواست»

و ه چه خوش سخنانی درخور آفرین!

از این رو خوب که می اندیشم دارائی را بسی ارجمند می یابم ولی دارائی آدمی را نه برای هر کس که برای مردم پاکدل. زیرا دارائی ما را از رفیب و درستکار و عادل میدارد دغلی و دروغ و بدهکاری قربانی بخدایان و مال ب مردم بی نیاز میدارد و سرانجام دردم واپسین سبکبار و نیک انجامیم.

۱ - باز کفال نام پدرش را روی یکی از پسرانش گذاشته بوده ۲ - چنانکه در متن گذشت پسرانش پلیمارک و لیزبامی و اتیدم در خانه بوده اند ۳ - میگوید اینکه آدمی در جوانی همه کاره بوده و سرپیری خشکه پارسا میشود، زادالمعاد بدست میگیرد بزبارت میرود و بمراق مجاور میشود باز آنست که قیامت را نزدیک می بیند یا از آن که در پیری عصبش سست شده و خبرهای قیامت که در جوانی در او نمیگرفت اکنون در او سخت گیراست ۴ - مترجم عربی خواب را مجازی و خواب غفلت پنداشته است ۵ - پندار Pindare شاعر یونانی که مؤلف شکستن سو گندهاست. مترجم فرانسوی مینویسد، نمیدانم این تکه از کدام قسمت از شعرهای اوست ۶ - سغرات بهمین بیم و پریشانی کفال دچار شده بوده که دم مرگ بیکی از شاگردانش میگوید ای کز تون ما برای اسکلیپوس یک خروس بقربانی بدهکاریم فراموش مکن بدهی مرا بده.

اینکه گفتم یکی از سودهای دارائی است دارائی سودهای دگر بسیار دارد ولی خوب که سنجیدم بچشم مردم فرزانه این بزرگترین سودی است که از آن توان برد .
من - سخن چون زرگفتی کفالا ولی آیا عدالت بهمین سادگی است که تو گفتی عدالت تنها « راست گفتن است و پرداختن بدهیها » بی کم و بیش ؟ آیا نه اینست که ایندو در یک حال عدالت است و در حالی دگر بیدالتی ؟

چنین انگار که من از دوستی در حال خردش رزم افزاری خطرناک بعاریت گرفته ام سپس آنگاه که خردش از سر بندر رفته رزم افزارش را باز میخوهد آیا باید یا شاید من آنرا بدیوانه بازدهم؟ بیگمان هیچکس نمیگوید چنین کاری باید یا شاید و هیچکس این کار را از عدالت نداند و دهنده را عادل نخواند. همچنین همواره راست گفتن بچنین آدمی عدالت نیست .
کفال - درست گفتی .

من - پس « راستگفتن و پرداختن بدهیها » برای عدالت تعریفی تمام نیست !
پلیمارک بسخن آمد که این تعریف تمام است اگر ما بسیمونید خوشگمان باشیم .
کفال - من باید بروم که گویا وقت قربانی رسیده و دنباله سخن را به پلیمارک و دیگر یاران میسپارم .

من - مگر پلیمارک در گفتگو وارث توست ؟

کفال - بیگمان . این بخنده گفت و برای قربانی بیرون رفت .

من - ای وارث سخن تو بگو چیست آن تعریف که از سیمونید رسیده و آنرا پسندیده بی؟
پ - او گفته است « پرداختن بدهی عدالت است » و این گفته سیمونید مرا استوار مینماید .
من - من کمتر از آنم که بگفته چنین فرزانه بی خدائی خرده گیرم . پلیمارکا ، شاید گفته او تو را روشن باشد ولی مرا هنوز روشن نیست که بیگمان او نمیگوید باز دادن عاریت بدیوانه عدالت است که دیوانه شایسته بازخواستن و باز گرفتن نیست با آنکه من در این بیگمانم که مال عاریت را باید پس داد آیا نه چنین است ؟
پ - آری .

من - پس اگر کسی در دیوانگیش مال خود را باز خواهد باز دادن آنمال بدو در آنحال روانیست . آیا رواست ؟
پ - بیگمان روا نیست .

من - پس گفته سیمونید که « پرداختن بدهی عدالت است » این جارا فرا نمیگیرد ؟

۱- سلاح ۲- سیمونید Simonide از شاعران نامی یونانست بگفته سیسرون Ciceron اورا نه یک شاعر که دانشمند و فرزانه نیز میشناختند این شاعر همواره دلیران و فاتحان رامیستود. در جنگ ایران و یونان لئینداس پادشاه اسپارت با ۴۰۰۰۰ در برابر شش کرور لشکر گزررس در معبر ترمپیل، به پهنای دو ارا به ، غافلگیر شد جنگیدند و لئینداس و همه لشکریانش کشته. شدند پیش از جنگ گزررس بلئینداس نوشت سلاحتان را بدهید، لئینداس پاسخ داد خودت بیاسلاح مارا بگیر. بلئینداس گفتند دشمن خیلی بمانزدیک شده . لئینداس گفت آری ما خیلی بدشمن نزدیک شده ایم. یکی از مردم کشور بیک اسپارتی بنام دیانس گفت لشکریان ایران بسیارند چندانکه اگر تیرها کنند جلو خورشید گرفته میشود دیانس پاسخ داد: بهتر آنوقت مادر سایه خواهیم جنگید. لئینداس میخواست دو تن از لشکریانش را برای پیغام با اسپارت بگیرد آنرا نپذیرفتند گفتند ما برای جنگیدن آمده ایم نه برای پیغام بردن. در معبر ترمپیل این عبارت سیمونید شاعر را که گویا همین سیمونید باشد برسنگی کردند « ای رهگذران با سپار تنها بگویند ما از قانون پیروی کردیم و همه اینجا کشته شدیم » ۳- کفال میروود دیگر درین کتاب نمی آید . افلاتون اورا برای کشودن در گفتگو میخواست است .

پ - بیگمان نه ، که او این اندیشه را داشته که بدوست همواره نیکی باید و هرگز بدی نشاید .

من - پس میخواهی بگوئی پس دادن زردوست آنجا که زیان اوست باز دادن بدهی نیست ، پس عدالت نیست . آیا میگویی خواست سیمونید همین است ؟
پ - بیگمان خواست او همین است .

من - آمدیم سردشمنان : آیا آنچه بدشمنان بدهکاریم باید بازدهیم ؟
پ - هرآینه ، ولی بیگمان من يك دشمن بدشمن آنرا بدهکارست که دشمن را شاید و باید و دشمن را جز بدی نشاید و نباید .

من - پس چنین مینماید که سیمونید بشیوه شاعران حقیقت عدالت را چپستانوار سر بسته گفته است ولی بر راستی میخواهد بگوید عدالت دادن بایسته و شایسته هر کس است و او همین را دادن بدهی ها گفته است .
پ - آری چنین است دیگر چه میگویی ؟

من - تورا بزغوس ، اگر کسی بسیمونید میگفت ، سیمونیدا ، بگو به بینم آنفن که پزشکی مینامند چه چیز شایسته و بایسته میدهد و بیکه میدهد ؟ بیگمانت سیمونید چه پاسخ میداد ؟
پ - هرآینه او پاسخ میداد : دارو و خوراک و نوشاک میدهد ، بتن آدمی .
من - فن آشپزی چه چیز شایسته و بایسته میدهد و بچه میدهد ؟

۱ - یعنی باز دادن بدهی نیست زیرا نیکی نیست . ۲ - از گفته های کفال در سود های دارائی برآمد که عدالت راستگفتن و برداختن بدهیهاست . پلیمارک همین تعریف را بستید و بسیمونید نسبت داد . سفرات بعدل با این تعریف بازی میکنند مانند گوی آنرا ازین سو بانسو می افکنند هی پلیمارک تعریف را درست میکنند هی سفرات خراب میکنند چندانکه دل آدم برای پلیمارک میسوزد سفرات برای خرابکاری بیشتر از دلیل نقضی و فن تمثیل سود جسته است برای رد معنی عدالت نخست بدلیل نقض میگوید اگر عدالت تنها پرداختن بدهیها باشد پس اگر شمشیری بدیوانه بی بدهکار باشد باید رد شمشیر بدیوانه عدالت باشد با آنکه این کار بیعدالتی است پس تعریف گشاد است و مانع اغیار نیست زیرا این تعریف رد شمشیر بدیوانه را نیز میگیرد . پلیمارک میگوید پرداختن بدهیها با این قید که نیکی باشد عدالت است پس رد شمشیر بدیوانه عدالت نیست زیرا این بدی است نه نیکی مثلا اگر ستمگری بخواهد از چنگ او برهد بدهکار درین میان خوش حسابیش گل کند و بخواهد همینجا صدریال بدهیشرا به بستکار بپردازد . این پرداخت نیکی به بستانکار نیست که باو بدی است . پس عدالت نیست . پلیمارک با این بیان تعریف را تنگتر و مانع اغیار و باندازه معرفت میسازد . سفرات این را می پذیرد ولی از راه دیگر تعریف را خراب میکند . میگوید بی شك بدهی دشمن را نیز باید داد پس اگر شما شمشیری بدشمتان بدهکارید و او باشما در چنگ است باید دادن شمشیر بدیوانه عدالت باشد زیرا پرداختن بدهی است با نیکی باو در حالی که او با آن شمشیر گردنتانرا میزند و بی شك این کار عدالت نیست . پلیمارک باز تعریف را درست میکند . میگوید عدالت پرداختن بدهیها است ولی بهر کس باید آنرا داد که در خور اوست . بدوست نیکی بدهکاریم و بدشمن بدی پس دادن زردوست آنجا که زیان اوست عدالت نیست زیرا نیکی نیست و دادن شمشیر بدشمن در حال چنگ هم عدالت نیست زیرا بدی نیست اینجا پلیمارک در اثر گفته های سفرات و آن نقضهایش ناچار شد بگوید سیمونید میخواهد بگوید عدالت آنست که بهر کس هر چه سزاوار است بدهند . سفرات میگوید اگر مراد سیمونید این بوده و گفته است عدالت پرداختن بدهیهاست پس عدالت را گنگ و سر بسته تعریف کرده . این را میگوید و باز بخراب کردن تعریف میپردازد از راه فن تمثیل .

عدالت
چه میدهد
وبکه
میدهد؟

- پ - بوی افزار و چاشنی بمایه خوراکیها .
من - خوب ، از اینرو پس فن عدالت چه میدهد وبکه میدهد ؟
پ - از اینرو که گفتیم ، سفرا تا ، باید گفت عدالت سود میدهد بدوستان و زیان بدشمنان .
من - پس آنچه سیمونید عدالت مینامد همین سود بدوستان است . و زیان بدشمنان ؟
پ - چنین گمان میبرم .
من - پس در بیماری بسود دوستان و زیان دشمنان که از همه شایانتر است ؟
پ - پزشك .
من - در سفر دریا میان خطرهای دریا که ؟
پ - ناخدا^۳ .
من - پس از اینرو در چه حال وباچه کار عادل بسود دوست و زیان دشمن شایانتر است ؟
پ - در جنگ ساختن با یکی و تاختن بردگری .
من - خوب ، گرامی پلیمارك ، پس پزشك در تندرستی بکار نیاید ؟
پ - نه .
من - همچنین ناخدا در خشکی ؟
پ - آری .
من - از اینرو پس عادل بروز صلح بی سود است ؟
پ - چنین گمان نکنم .
من - پس عدالت بهنگام صلح همچنان سودمند است که هنگام جنگ ؟
پ - آری ؟
من - همچون کشاورزی نه چنین است ؟
پ - آری .
من - چرا که از زمین بهره برمیگیرد ؟
پ - آری .
من - همچنین کفشگری .
پ - آری .
من - از آنکه پای افزار میسازد . همین را میگوئی ؟
پ - آری .

۳۳۳

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱ - ادویه ۲ - اگر چه مردم بعدالت فن نمیگویند ولی سفرا که هر جدل دارد بآن فن گفته تسا عدالت در فن بودن مانند پزشکی و آشپزی باشد و بتواند دلیل تهلیل آرد و این خود یکی از بشت باهائی است که برسم جدلیان سفرا به پلیمارك زده اگر باریکتر شویم میتوان گفت عدالت برآستی فن است . فن را بمعنی کار و پیشه نمیگیریم . فن بلکه یعنی حالتی است پایدار در نفس که آدمی را باسانی بکردن یا نکردن کارهای مناسب آن توانا میکند . مثلا فن پزشکی حالتی است پایدار در نفس پزشك که او را بشناختن بیماری و چاره کردن توانا میکند فن آشپزی حالتی است دیگر در نفس آشپز که او را بساختن خوراك از مایه های خام و بخوشمزه و خوشرنك و بو کردن آن توانا میکند و همچنین دیگر فنها . عدالت هم حالتی است نفسانی که انسان را به پیروی از قانون وامیدارد بکردن آنچه شاید و نکردن آنچه نشاید . البته وجود و پایداری حالتها گوناگون در نفس ممکن نشود مگر با موختنهای تمرینها و بیمهها و تبلیغهای گوناگون ۳ - ناخدا ۴ - یعنی در صلح و جنگ .